



Original Article

Studying the Structure of the Quranic Short Story of “The Owner of Two Gardens” from the Perspective of Greimas’ Discursive Semiotics

Received: 2024/02/14

Accepted: 2024/06/24

Bahrli Rezaee¹, Mahmoodreza Tavakoli Mohamadi^{2*}

1.PhD in Arabic language and literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Kashan University, Kashan, Iran

2.Department of Arabic language and literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

Abstract

The process of meaning-making is the primary consequence of semantics. Consequently, understanding the trajectory of meaning creation up until its reception by the audience is of paramount significance. One domain of meaning creation that contributes to the creation of narratives is the discourse systems, which include both the action elements that form the cognitive system and the emotional elements that form the emotional system. Greimas’ study model serves as the foundation for this research, which uses the analytical-descriptive method to examine the semiotic-semantic components in the short story "Owner of Two Gardens" from Surah Kahf. Because of how the story is told, the main character, who owns two gardens, does things that go against Maad's plans. His material power is what drives him to do these things. Satan serves as an accomplice to the actor. Although brief, this narrative progresses through the phases of preparation, advances to the principal examination, and ultimately culminates in the trial of audacity. The prevailing narrative in the story is astute, and the mechanism of value construction effectively critiques the morality of arrogance and its primary influence on fostering doubt. The emotional dynamics of speech significantly influence the semantic structure of the story, particularly for external sensory impressions and internal psychological phenomena, hence affecting the meaning-making process.

Keywords: Discourse System, Greimas, Action, Reaction, Owner of Two Gardens.

*corresponding Author Email Address: Mr.tavakoli@cfu.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



مقاله پژوهشی

بررسی ساختار داستان کوتاه قرآنی صاحب دوباغ از دیدگاه نشانه‌معناشناسی گفتمانی گریماس

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

بهرعلی رضایی^۱، محمودرضا توکلی محمدی^{*۲}

چکیده

فرایند معناسازی جلوه اصلی معناشناسی به حساب می‌آید؛ بر همین اساس، شناخت مسیر تولید معنا تا دریافت آن توسط مخاطب، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ یکی از این حوزه‌های معناسازی که باعث شکل‌گیری روایت می‌شود، نظام‌های گفتمانی است که هم در بردارنده عناصر کنشی هستند که نظام شناختی را شکل می‌دهند و هم عناصر شوشی را شامل می‌شوند که نظام احساسی را شکل می‌دهند. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و براساس الگوی مطالعاتی گریماس به بررسی مؤلفه‌های نشانه-معناشناسی در داستان کوتاه «صاحب دوباغ» در سوره کهف می‌پردازد. این داستان به علت در برداشتن ماهیت گفتمان روایی، در بردارنده شوش‌ها و کنش‌هایی است که کنشگر اصلی داستان، یعنی صاحب دوباغ، برخلاف برنامه معاد، در حال کنش آفرینی است و توانش مادی او، محرک اصلی کنش‌های محسوب می‌شود. کنشگر را «شیطان» به عنوان کنش‌یار همراهی می‌کند. این داستان علی‌رغم کوتاه‌بودن، به مراحل آماده‌سازی و در ادامه آن به مرحله آزمون اصلی و در نهایت به آزمون سرافکندگی در داستان می‌رسد. گفتمان غالب در داستان، هوشمند است و روند شکل‌گیری ارزش به شکلی است که گفتمان را به شکل مذموم-ناپسند شمردن اخلاق تکبر و نقش اصلی آن در ایجاد تفکر و منطق کفر-قرار می‌دهد و در نتیجه تأثیر چنین تفکری در داستان فرایند احساسی عاطفی گفتمان شکل می‌گیرد که این امر، در شکل‌دهی ساختار معنایی روایت، مخصوصاً در ادراکات برونه‌ای حسی-ادراکی (پدیدارشناختی) و درونه‌ای روان‌شناسی آن، تأثیرگذاری ملموسی دارد.

کلیدواژه‌ها:

نظام گفتمان، گریماس، کنش، شوش، صاحب دوباغ.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

۲. استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

استناد به این مقاله: رضایی، بهرعلی و توکلی محمدی، محمودرضا، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، «بررسی ساختار داستان کوتاه قرآنی صاحب دوباغ از دیدگاه نشانه‌معناشناسی گفتمانی گریماس»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۲ (پیاپی ۲۷)، س ۱۴، صص ۳۶-۴۸.

*corresponding Author Email Address: Mr.tavakoli@cfu.ac.ir



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

مقدمه

وجود عنصر روایی متن و استفاده از تکنیک‌های داستانی در سوره‌های قرآن، امکان انتقال اندیشه‌ها، باورها و عقیده‌ها را برای مخاطب آسان می‌کند. داستان «صاحب دو باغ»، حاوی صحنه‌هایی با ماهیت عبرت‌آموز است که فطرت انسان متکبر را - که این ردیلت او را به ورطه شرک رهنمون می‌کند - به تصویر می‌کشد. انس و الفت مرد متکبر با مظاهر مادی، فضا سازی و ساختار روایی داستان را چه در گفتگو و چه در دیدگاه و توصیف، تحت تأثیر قرار داده است. ارائه ویژگی‌های عنصر روایتی صاحب دو باغ در سوره مبارکه کهف و نشانه‌معناشناسی آن در قالب نظام‌های گفتمانی گریماس (Greimas, A. J) الگوی تحلیلی مناسبی است که نوسانات معنایی تولید شده در نظام‌های گفتمانی کنش و شوش را حتی در یک روایت کوتاه به روشنی آشکار می‌کند و این مهم، از جلوه‌های اعجاز علمی - ادبی قرآن است. نظام‌های گفتمانی بر اساس زبان شناختی «فرایند ارتباطی است که در دو چارچوب اتفاق می‌افتد؛ چارچوب زبانی که عبارت است از جمله‌های گفتاری یا نوشتاری پیاپی که فرستنده به سوی شنوندگان می‌فرستد؛ مثل آن چیزی که در گفتگو و امثال آن رخ می‌دهد؛ چارچوب غیر زبانی که شامل: عادات، سنت‌ها، اخلاق و... می‌گردد و به آن قوم شناسی گفتمان اطلاق می‌شود.» (العموش، ۱۳۸۸: ۲۷) گفتمان در این معنا فرآیند تکوین و درک متن در سطحی ورای واژگان و عناصر دستوری است. عبارت «لکل مقام مقال» در نزد علمای بلاغت قدیم نیز سندی دیگر در مورد پیوند چارچوب غیر زبانی با متن به عنوان چارچوب زبانی و در نتیجه شکل‌گیری گفتمان است. با توجه به این کارگرد گفتمان، تحلیل هر متنی مخصوصاً متون روایی قرآن در واقع شناخت روابط ساختاری پنهان متن است که این روابط ساختاری، معنا را تولید می‌کنند.

گریماس در سال ۱۹۶۶ با انتشار کتابی به عنوان «معناشناسی ساختاری» نظریه‌ای ارائه داد که در

اندیشه‌های ریخت‌شناسی پراپ تحولاتی شگرف ایجاد کرد. بر اساس نظریه گریماس «تحلیل‌گر در هر داستان، به جای آنکه به ماهیت خود شخصیت‌ها بپردازد، مناسبت میان این ماهیت‌ها را مدنظر دارد.» (سلدن، ۱۳۸۴: ۱۴۴) کلیت معنایی مربوط به مناسبات از روابط و ساختارهای کنشی و عاطفی شخصیت‌های داستان شکل می‌گیرد که همخوانی این ساختارها با هم انسجام معنایی را شکل می‌دهند. پس روایت عبارت است از «انتقال یک ارزش یا یک شیء از یک مشارک به مشارک دیگر.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۴۷)

از دید گریماس، معناشناسی روایت زمانی تحقق می‌یابد که فرایند نشانه‌معناشناسی شکل گرفته باشد و در آن صورت ما با گفتمان مواجه می‌شویم. عوامل نظام گفتمان در نزد گریماس به گفتمان کنشی، القایی یا مجابی و نظام شوشی تقسیم می‌شوند؛ اگر نظام‌های گفتمانی بر اصل کنش - عملی که ضمن تحقق برنامه‌ای تعیین شده و قابل پیش‌بینی، موجب تغییر وضعیت به وضعیت دیگر شود - مبتنی باشند بر کاربرد عوامل گفتمانی تأکید دارند و چنانچه بر اصل حضور عوامل گفتمان با عناصر پیرامونی باشد و بر شیوه حضور آن تأکید کند از اصل شوش تبعیت کرده است. در موقعیت شوشی، خبر از هدف یا برنامه نیست، شوشگر می‌تواند در هر حال حضور خود را نسبت به فضایی که در آن است، بیابد و درک کند.

این مقاله با نگرش تحلیلی - توصیفی در صدد بیان این نکته است که در نشانه‌معناشناسی روایت صاحب دو باغ، برای درک دقیق مفاهیم معنایی آن، علاوه بر عوامل کنشی در گفتمان، می‌بایست به اصل اساسی عوامل شوشی نیز در روایت دقت کرد؛ چرا که جلوه‌های عاطفی در شناخت جریان و مسیر شناسایی معنای روایت مورد بررسی نقش اساسی را ایفا می‌کند.

از آنجا که روایت‌شناسی گریماس به عنوان نظریه‌ای علمی مطرح است و همچنین الگویی است که قابلیت تطبیق با روایات داستانی قرآنی را دارد. پژوهش حاضر بر آن

همکاران (۱۳۹۹) نیز صرفاً به گفتمان دیداری در داستان حضرت ابراهیم (ع) پرداخته و در ضمن آن به بُعد زیباشناختی - عاطفی داستان و به نقش شوش در تولید معنا اشاره کرده‌است.

همان‌گونه که بیان شد، مطالعات روایت‌شناسی در چارچوب روایات داستانی قرآن پیشینه‌چندانی ندارد؛ اما در زمینه روایت‌شناسی از منظر نظریه گریماس پژوهش‌های غیر قرآنی فراوانی ارائه شده است؛ از جمله مقاله «روایت‌شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه». از نبی لو (۱۳۸۹) که نویسنده بر اهمیت نظریه گریماس در تحلیل متون روایی تأکید می‌ورزد و تحلیل پذیری روایت بر اساس روایت‌شناسی گریماس را جلوه‌ای از مولفه‌های پژوهش محور بودن آن می‌بیند. دهقان در پژوهش «بررسی تحلیل ساختار روایت در کشف المحجوب هجویری بر اساس الگوی نشانه‌شناسی روایی گریماس» (۱۳۹۰)، ساختار روایی حکایت‌های کشف المحجوب را بر اساس نشانه‌شناسی گریماس بررسی کرده است و به انعطاف پذیری الگوی گریماس در تحلیل‌های روایی رسیده است. روحانی و شوپکلائی در مقاله «تحلیل داستان شیخ صنعان منطق الطیر عطار بر اساس نظریه کنشی گریماس» (۱۳۹۱) به بررسی داستان شیخ صنعان بر اساس الگوی کنشی پرداخته‌اند. در این پژوهش نویسندگان معتقدند که وجود عناصر کنشی نشان دهنده استواری قصه و پیوستگی اجزای آن است.

چارچوب نظری پژوهش

گریماس هدف از تحلیل متون داستانی را پی بردن به معنای ژرف ساختی آن متون در قالب الگوهای مختلف می‌داند؛ این الگوها چه در مبحث کنشی و شوشی بودنشان در فرایند تولید معنا در نشانه‌معناشناسی، محصول نظام‌های گفتمانی هستند. گریماس نظام‌های گفتمانی را به سه دسته

است تا جلوه علمی روایت داستانی قرآن را در چارچوب نشانه‌معناشناسی داستان صاحب دوباغ تحلیل و بررسی کند. انطباق این روایات کوتاه داستانی قرآن کریم با نظریات علمی مدرن، ضرورتی است که نویسنده این پژوهش را برآن داشت تا برای مخاطب این انطباق علمی را آشکار کند. پرسش پژوهشی این مقاله این است که «چگونه نظام عاطفی که در بستر گفتمان شوشی مطرح است با گفتمان کنشی در روایت کوتاه قرآنی صاحب دوباغ، تعامل ایجاد کرده و به تولید معنا منجر شده است؟»

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که به مبحث معناشناسی نظریه گریماس در روایات قرآنی پرداخته باشند محدود و انگشت شمار هستند؛ از میان آنها می‌توان به پژوهش داوودی مقدم (۱۳۹۳)، با عنوان «تحلیل ادبی زبانی داستان موسی (ع) و خضر (ع) از منظر نظام‌های گفتمانی» اشاره کرد که نویسنده در آن به بررسی انواع نظام‌های گفتمانی پرداخته و صرفاً به فضاسازی روایت در ضمن نظام‌های گفتمانی با محوریت کنش و گاهی شوش پرداخته است. پژوهش «تحلیل نشانه-معناشناسی داستان قرآنی حضرت موسی و فرعون» از نورسیده و حقیقی (۱۳۹۷) که در آن نویسندگان به بررسی اهمیت حضور فرایندهای گفتمانی گریماس در داستان حضرت موسی در راستای گفتمان هژمونیک توحید پرداخته‌اند و جلوه‌گاه توحید را در فرایندهای گفتمانی متفاوت آن به مخاطب شناسانده‌اند. پژوهش «تحلیل روایت شناختی داستان حضرت مریم در قرآن کریم» از حسینی (۱۳۹۷) به تحلیل مؤلفه‌های روایت‌شناسی از جمله روایتگر پرداخته است و بر لزوم شناخت روایتگری در فهم داستان مربوط به آن حضرت اشاره کرده است. پژوهش «بازسازی معنا‌های عاطفی در فرایند ارزش گفتمانی داستان ابراهیم؛ با رویکرد نشانه-معناشناختی» از روح اله نصیری و

دلالت بر دال می‌کند؛ چیزی که دیده شده و یا نشانه گرفته می‌شود. این مرحله صرفاً پدیدار شناختی است. در درونه‌ای تصاویر ذهنی شکل می‌گیرد؛ مرحله شناختی یا روان-شناختی است. جریان جسمانه‌ای هم زمانی است که جسم انسان عکس‌العمل نشان می‌دهد.» (شعیری، ۱۳۸۵: ۹۴) همه این احساسات در داستان کوتاه صاحب دوباغ به شکل ملموس قابل رؤیت است؛ این مهم نشان از روایت‌پذیری داستانهای قرآنی است. در نظام عاطفی «با شاخص‌های فشاره‌ای و گستره‌ای روبه‌رو هستیم. عناصر فشاره‌ای عناصر کیفی و عاطفی هستند که با حالات روحی و عاطفی عوامل گفتمانی ارتباط دارند. عناصر گستره‌ای، کمی و شناختی هستند و با شرایط استدلالی و شناختی عوامل گفتمانی ارتباط دارند.» (شعیری و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۵) فشاره‌ها به شکل مستقیم بر کنشگر تأثیر گذار است و احساس و عواطف، در شکل گرفتن آنها نقش فعال دارند.

نظام گفتمانی رخدادی: در این نظام ما با «سه دسته گفتمانی مواجهیم که عبارتند از تقدیر و اقبال، مشیت الهی و تکانه یا تصادفی غیر منتظره. تجویز و القا و حضور تنشی-عاطفی جای خود را به ابر کنشی می‌دهند که دو ویژگی مهم دارد: در صورتی که منبع کنش نامشخص باشد، مانند اقبال و تصادف، کنش مبتنی بر ذات است و در صورتی که منبع کنش مشخص باشد، مثل مشیت الهی، کنش اسطوره‌ای است؛ یعنی متکی بر حضور قدرتی مطلق است که می‌توان آن را ابر حضور نامید. چنین ابر حضوری توان دگرگون ساختن همه گفتمان‌های موجود یا تصرف در آنها را در هر شرایطی دارد. باید توجه داشت که چنین نظامی خود مستقیم تولید ارزش نمی‌کند بلکه کنشی می‌آفریند که ضامن شکل‌گیری ارزش‌هاست؛ پس نظامی فرا ارزشی است.» (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۱۶)

هوشمند (مبتنی بر کنش‌ها)، احساسی (مبتنی بر شوش) و رخدادی (تصادفی) تقسیم می‌کند.

نظام گفتمانی هوشمند: این نظام بر شناخت بنا شده است و شکل‌گیری معنا در آن بر اساس برنامه و هدف از پیش تعیین شده است. در این نظام، معنا یک جریان شناختی است. «به نظر گریماس، در این نوع نظام‌های شناختی روند حاکم بر متن در اکثر داستان‌ها، از یک کاستی آغاز می‌شود و به عقد قرارداد منجر می‌گردد. این قرارداد می‌تواند بین یک کنشگر با یک عامل دیگر داستان باشد یا قراردادی باشد که کنشگر با خودش می‌بندد.» (عباسی، ۱۳۸۹: ۱۵۰) در این نظام روایی کنشگر بر اساس عواطف عمل نمی‌کند بلکه منطبق دستوری بر آن حاکم است. یکی از مهمترین جلوه‌های این نظام گفتمانی، نظام القایی است.

نظام گفتمانی احساسی-عاطفی: در این نظام کنش جای خود را به شوش می‌دهد و جریان احساسی به تولید معنا منجر می‌شود. در این نظام، کنشگر از خود کنشی بروز نمی‌دهد، بلکه از واکنش‌ها متأثر است. جهان عواطف یعنی «خروج از فرآیند پویا که با برنامه‌ای معین در پی وصال به هدفی معین است، کنشی نمی‌کند بلکه تحت واکنش‌ها قرار می‌گیرد.» (شعیری، ۱۳۸۵: ۱۴۳) به نظر گریماس معنا «حادثه‌ای حسی-ادراکی است. حسی از سوژه یا حسی از دنیا وارد تعامل می‌شود و حاصل این تعامل دریافت زیبایی‌شناختی است که معنا را رقم می‌زند. معنایی که برای لحظه‌ای ما را از دنیای واقعیت جدا می‌کند و بیشتر به خلسه معنایی شباهت دارد و سوژه پس از تجربه عمیق زیبایی‌شناختی (تکان از درون) دوباره به دنیا باز می‌گردد؛ اما گویا که این بار زیر بار تجربه عمیق زیبایی‌شناختی به موجود متفاوتی تبدیل شده است.» (گریماس، ۱۳۸۹: ۹)

گریماس «فرآیند احساس و ادراک را در جریان شکل-گیری معنا دارای سه مرحله می‌داند: احساس و ادراک برونه‌ای، درونه‌ای و جسمانه‌ای. احساس و ادراک برونه‌ای

داستان صاحب دوباغ

قرآن در سوره کهف از آیه ۳۲ تا آیه ۴۴ و در مجموع در ۱۳ آیه به رسول خدا (ص) دستور داده است که داستان دو مرد که یکی از آن دو، مؤمن و دیگری متکبر و کافر بودند را برای مردم بازگو کند. داستان صاحب دو باغ بر اساس آیات قرآن در سوره کهف به شرح زیر است:

دو مرد در مجاورت هم روزگار می‌گذاردند. یکی از آن دو دارای دو قطعه باغ بود. این باغ‌ها تاکستانی پرثمر و نخلستانی عظیم بودند. در تاکستان زمین زراعتی گسترده- ای نیز وجود داشت و باغ نخلستان، اطراف تاکستان و زمین زراعتی را در برگرفته بود و یک جوی آب از درون باغ‌ها همواره جریان داشت. این دو باغ و زمین زراعی واقع در مرکز آن، هر ساله انواع میوه و محصولات کشاورزی را برای صاحب باغ فراهم می‌آورد. قرآن کریم می‌فرماید: (كَلَّمَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا وَوَلِمَ تَطْلِمَ مِنْهُ شَيْئًا) (کهف: ۳۳) (موقعیت‌های مکانی روایت).

یک روز بین دو مرد یا دو برادر صحبت و جدال شد. صاحب دو باغ با تکبر و فخر و خودبینی گفت: (أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا) (کهف: ۳۴). او به برادر و همسایه خود گفت: تو فردی فقیر و ناتوانی هستی و قابل قیاس با من توانگر نیستی و خداپرستی تو باعث فقر و نداری تو است. او با چنین تفکر و تکبری بر باغش وارد شد و به اطراف خود نگریست (گفتمان حسی- دیداری). شیطان او را فریب داد (کنش‌یار) و با خود گفت این مال و ثروتی که من دارم هرگز به پایان نخواهد رسید و از این نگرش و تفکر متکبرانه به این نتیجه رسید که روز جزاء و بهشت و جهنم از پایه نادرست است و قیامت نخواهد بود. (قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) (کهف: ۳۵) (قرارداد=کنش القایی).

وی با این شیوه و نگرش متکبرانه با همسایه فقیر همواره به گفتگو و مجادله می‌پرداخت و او را به علت

نداشتن ثروت تحقیر می‌کرد. مرد فقیر مؤمن او را پند می‌داد و می‌گفت: اگر چه فقیرم اما (اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا) (کهف: ۳۸) و به همسایه متکبر خود می‌گفت: «چرا وقتی که باغهای پرثمرت را دیدی به جای انکار روز جزاء (مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (کهف: ۳۹) نگفتی؟» ثروتمند متکبر که رذیلت کبر او را به ورطه کفر کشانده بود، بامدادان برای سرکشی و استفاده از محصولات باغ و زمینش به سوی آن رهسپار شد. به محض نزدیک شدن به باغ، با منظره دهشتناکی روبرو شد که شروع به آه کشیدن کرد و دو دست خود را پی در پی بهم می‌زد و از روی پشیمانی و اندوه فریاد می‌زد: (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) (کهف: ۴۲) (شوش احساسی عاطفی جسمانه‌ای).

تحلیل داستان صاحب دوباغ بر اساس نظام گفتمانی

الگوی کنشی همان انگاره کنشی است که عملکرد شخصیت‌های روایت را آشکار می‌کند. در الگوی کنشی روایت قرآنی صاحب دو باغ، خداوند، کنش‌گزار، مرد متکبر صاحب دوباغ، کنشگر، باغ‌ها، کنش‌پذیر، مسأله معاد، موضوع ارزشی، شیطان، کنش‌یار و عذاب الهی، کنش- برانداز هستند. بُعد فضایی گفتمان در داستان صاحب دو باغ که حوادث، کنش‌ها و شوش‌ها، در آن فضا رخ می‌دهند، در بستر زمانی مبهم و مکانی بسته شکل می‌گیرد. اما مرحله اصلی فرایند روایی گفتمان، دارای زمانی مشخص است که عذاب در آن زمان رخ می‌دهد.

(فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فُتُصِحَّ صَعِيدًا زَلَقًا) (کهف: ۴۰) این آیه، مفهوم انتظار و پیش‌بینی را شکل می‌دهد که در پی آن، برای مرد متکبر یا ثروت و داربیش اتفاق ناخوشایندی بیفتد. این مهم، خود بر کنشی بودن داستان تأکید دارد و مفهوم برنامه و انتظار شاخصه اصلی این کنش محسوب می‌شود.

است که در مسیر و برنامه کنشی پیش‌بینی شده کنش‌گزار که همان «باور و اعتقاد به معاد» است، قرار دارد. این برنامه کنش‌گزار را می‌توان در آیه ۳۱ سوره کهف و همچنین به صورت ملموس‌تر در اشاره به داستان صاحب دو باغ بعد از داستان اصحاب کهف مشاهده کرد. پس برنامه کنشی پیش‌بینی شده دقیقاً آیه ۲۱ (وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَن وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا) (کهف: ۲۱) است. کنش مطلوب یک باور و اعتقاد الهی است؛ این کنش الهی در مسیر بطلان عقاید کفار مکه در هنگام نزول سوره کهف نمود عینی می‌یابد. داستان صاحب دو باغ نشان از اهمیت این باور الهی از منظر کلام وحی دارد.

نظام گفتمانی القایی یا مجابی در تعامل حاکم بین کنشگر متکبر و ضدکنشگر که مرد مؤمن است در مواجهه با برنامه کنشی پیش‌بینی شده کنش‌گزار، شکل می‌گیرد. بدین سخن که باید سعی هر دو طرف تعامل یعنی کنشگر و ضدکنشگر در گفتمان القایی در جهت مجاب‌سازی برای اجرای کنش مد نظر خود باشد. مجاب‌سازی در این نظام گفتمانی از سمت مرد مؤمن، امید به خدا است و از سمت مرد متکبر رجز خوانی و تحقیر مرد مؤمن بیان شده است.

کنشگر داستان که مرد متکبر و صاحب دو باغ است با یک نقصان روبه‌روست. البته او نمود یا رمزی از این نقصان است؛ در حقیقت بسیاری از انسان‌ها با این نقصان که همان تکبر است دست به‌گریبان هستند. این تکبر منجر به کتمان اعتقاد به معاد در نزد وی می‌شود. «از دیدگاه نشانه-معناشناسی، در نزد کنشگر نگرانی را می‌توان بر این فرض استوار دانست که سوژه دچار نقص اطمینان نسبت به ثبات چیزهاست. به همین دلیل احساس تهدید می‌کند. این نقصان تنها زمانی از بین می‌رود که سوژه بتواند اطمینان از دست‌رفته را بازیابد.» (fontanille, 2011: 231). عوامل کنشی در داستان طی فرایندهای تحولی که ساخته تفکر کنشگر است در مسیر گسترش نقصان هستند. مرد متکبر

مرد متکبر با وجود تذکری که به او داده می‌شود، از کار نادرستش دست برنمی‌دارد؛ پس به ازای عواقب نافرمانیش، سنت خدا در یک روز آشکار می‌شود. صبحگاهان که وقت شگفتی برای کافران و متکبران است، عذاب الهی ظاهر می‌شود. مرد مؤمن انتظار این عذاب الهی را داشته و حتی از زمان حادث شدن آن خبر داشته است که این مهم نیز براساس آگاهی و برنامه بوده است و مفهوم کنشی بودن را در داستان پررنگ‌تر جلوه می‌دهد.

برخلاف زمان، مکان روایت قرآنی مورد بحث کاملاً مشخص است. (وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا) (کهف: ۳۲) (کَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ أَتَتْهُمَا وَلَمْ يُطْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَافَهُمَا نَهْرًا) (کهف: ۳۳) ساختار روایت صاحب دو باغ به مانند همه روایتهای، در مکان شکل می‌گیرد. ابعاد مکانی هر گفتمانی شامل مکان توانشی - مکانی است که حرکت از آنجا شروع می‌شود. همه چیز از آن آغاز و به آنجا نیز ختم می‌شود. مکان میانی - مکانی که آزمون اصلی و سرنوشت‌ساز در آن انجام می‌شود - و کنشی مکانی - بین مکان توانشی و کنشی - است. مکان توانشی در داستان صاحب دو باغ هم توانشی (محل شروع کنش) است و هم کنشی (محل پایان کنش)؛ چرا که روایت از باغی که در آیه به توصیفاتش اشاره شده، شروع می‌شود و به همان باغ با تغییراتی که در آیه ذکر می‌شود پایان می‌یابد.

در آیه (وَأَحْيِطْ بِتَمْرِهِ...) مکان میانی نیز در روایت قابل رویت است. اطراف آن دو باغ که با درختان خرما پوشانده شده و فاصله میان آن دو باغ که با کشتزار پوشش داده شده و میان آن دو باغ، نه‌ری پر آب بوده که همه این موارد، مکان میانی گفتمان به حساب می‌آید. با این وجود کنش‌ها و شوش‌ها روایت فقط در باغ شکل می‌گیرد.

انسان متکبر، کنشگر اصلی داستان است. کنشگر دیگر که در داستان، ضدکنشگر نیز هست، مرد باخدایی

می‌شود و اینکه کافر از عدم ناپودی آن قطعیت دارد، «الظن = گمان» به سرعت به یقین تبدیل می‌شود؛ بر همین اساس این نکته را می‌توان در انعکاس معنایی «ابدا» مشاهده نمود.

تحت تأثیر خوشی فراوان و خودشیفتگی، مرد صاحب دو باغ، امکان ظهور قیامت را از دست نمی‌دهد - با وجود گمراهی - و به مخاطبش (فرد فقیر) این نکته را می‌رساند که در صورت برپایی قیامت، مانند دنیا محبوب و مورد احترام خداوند خواهد بود؛ چرا که خداوند از میان همگان فقط او را منحصر در خیر دنیا کرده و در معاد احتمالی نیز خیر منحصر به اوست. این نوع از کفر «قطعاً از غرور است و البته نتیجه تصور بیهوده کسانی که دارای قدرت، اقتدار، تجملات و ثروت در این دنیا هستند و اینکه در قیامت هم صاحبان همان خواهند بود. به هر روی، ارزش‌هایی که مردم این دنیای فانی با آن‌ها هستند، حتی در بالاترین مقام‌ها برایشان در آخرت حفظ نمی‌شود.» (سید قطب، ۱۹۷۶: ۲۲۷۰/۴) کنشگر متکبر که در ادامه، این تکبر او به کفر می‌انجامد، به عقیده خود پایبند است و آن را استوار می‌انگارد. او نسبت به آینده (قیامت) نیز که به زعم وی احتمالی است، بسیار امیدوار به داشتن نعمت‌های فراوان است. (استعمال فعل مضارع با ادات (لام و نون تأکید ثقیله) حذف فاعل در (لَئِنْ زِدْتُ ...)) به دلیل حالت انکاری که بر متکلم حاکم است، حادث شده است. تکبر باعث می‌شود که فرد به انکار قیامت برسد و این تحول به گسترش نقصان منجر می‌شود و فرد را به آن‌جا می‌رساند که اگر قیامتی هم باشد، بهتر از آنچه که در دنیا نسبت به دیگران دارد را خواهد داشت. چنانچه می‌بینیم فرد، تفکر کفرگونه خود را در احتمالی بودن قیامت پنهان می‌کند؛ لذا تأثیر این کفر پنهان در اندیشه و عقیده باعث پنهان کردن فاعل از عبارت او شده است.

کنشگر به علت غرور و تکبر، توانش روحی و جسمی

می‌خواهد معنا را تغییر دهد. بدین سخن که ما در جریان داستان با فعل «خواستن» و «بایستن» مواجه هستیم. کنشگر، هم تمایل به کنش دارد و هم ضرورت آن را در تفکر ناقص خود درک کرده است. این خواستن کنشگر با توانش او گره خورده و نوعی بایستن به وجود آورده است که این بایستن در وفور نعمت در معاد احتمالی از نگاه کنشگر جلوه می‌کند؛ بنابراین حرکت متکبرانه کنشگر را نه تنها در مقابل مرد مؤمن بلکه در مقابل کنشگر که خداوند است نیز شاهد هستیم در ادامه داستان با گفتمانی کنشی مواجه هستیم که بین کنشگر (مرد متکبر) و کنش گزار است؛ میان این دو قراردادی بسته می‌شود؛ البته این قرارداد ساخته ذهن و تفکرات فرد متکبر است و از اساس باطل است. طبق این قرارداد کنشگر با دارا بودن مال و نعمت‌های فراوان در این دنیا باید به مال و نعمت‌های فراوان جهان آخرت نیز، برسد. (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا) (کهف: ۳۵) (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ زِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا) (کهف: ۳۶).

آیات فوق قرارداد کنشگر است که در آن، گفتمان در مورد موضوع بسیار مهم اعتقاد، در جریان است. کافر تحت تأثیر شرایط و موقعیتی که ذکر شد، لفظ «أظن» که به معنای «دور از یقین و قطعیت» است را به کار می‌گیرد و آن را به عنوان اعتقاد خود در قرارداد بسته شده برمی‌شمارد و عقیده خود را بر آن استوار می‌گرداند؛ گویا احساس خود برتر بینی، او را از امر اعتقادی دور کرده است و آن را (اعتقاد) در بخش حدس و گمان قرار داده است که ما را ناچار به عبور از فرهنگ لغت برای رسیدن به معنای آن می‌کند؛ لذا برای واژه مستعمل از جانب او معنای یقین را بر اساس نشانه-مناشناسی به ناچار تدارک می‌بینیم؛ زیرا در امر اعتقادی جایی برای حدس و گمان نمی‌باشد. افراط کافر در تکبر خود، ثابت می‌کند که آنچه او معتقد است، همان چیزی است که آن‌را می‌گوید و به کار می‌گیرد. وقتی صحبت از باغ

غم و اندوه ابراز ندامت و پشیمانی خود را اعلام می‌کند. در بررسی اسلوب روایت داستان کوتاه صاحب دو باغ، این نکته آشکار می‌شود که شخصیت‌های داستان در دو الگوی کنشی متضاد در حرکت هستند؛ یک محور امید به خداوند و معتقد به معاد و محور دیگر درست مخالف و متضاد با محور نخست است. پس الگوی کنشی داستان بر اساس الگوی کنشی متضاد پی‌ریزی شده است.

نظام عاطفی گفتمان

نظام تنشی در داستان صاحب دو باغ، در دو بُعد عاطفی و شناختی ترسیم می‌شود. فضای تنشی این داستان، حالت‌های شوشگر را به تصویر می‌کشد. احساس و ادراک برونه‌ای در ابتدای داستان، مشاهده باغ‌های پرثمر و کشتزار پر از محصول است که دلالت بر گفتمان دیداری شوشگر می‌کند؛ چیزی که توسط وی دیده می‌شود، جلوه‌ای از پدیدار شناختی روایت است که تکبر و کفر، محصول آن است. این احساس برونه‌ای سر‌آغازی است بر کنش کنشگر. شوشگر در نهایت با همان احساس و ادراک، معجزه الهی که همان نابودی باغ‌ها بود را مشاهده می‌کند و در طی آن مشاهده پدیدار شناختی و ادراک برونه‌ای، ندامت و پشیمانی که جلوه‌ای از شناخت و پدیده روان‌شناختی است، شکل می‌گیرد؛ اما عواطف و شناخت در داستان به موازات کنش و شوش در حرکت هستند؛ در واقع با افزایش شناخت شوشگر (مرد متکبر) از ادراک برونه‌ای (عدم نابودی نعمت‌های مادی) در چارچوب احساس و ادراک درونه‌ای، درجه ایمان او به معاد کاهش می‌یابد و با این کاهش شناخت، هیجانات روحی و روانی او نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و جلوه‌ای از ندامت و پشیمانی را در انتهای داستان برای مخاطب ترسیم می‌کند. پس در گفتمان احساسی-عاطفی، کنش، جای خود را به شوش می‌دهد و شوشگر تحت تأثیر عوامل درونی یا بیرونی و یا عوامل جسمی است که این مهم در راستای

دارد و علاوه بر آن دارای یک کنش‌یار هم به نام «شیطان» است. باغ‌های پر میوه و زندگی مرفه، ابزارهای اصلی کنش در داستان صاحب دو باغ محسوب می‌شود. بدین ترتیب توانش لازم برای وی حاصل می‌شود و مرد متکبر از مرحله تحولی که «آزمون آماده سازی» است می‌گذرد. از آنجا که کنشگر به باور خواستن و توانستن رسیده است، بر اساس اعتقاد خود مبنی بر برپایی قیامت، به «عامل کنشی» تبدیل می‌شود و از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل می‌گردد. کنشگر با گفتار خود مرد مؤمن را می‌آزارد و او را به علت نداشتن رفاهیات دنیوی تحقیر می‌کند و معاد را تفسیر به رأی می‌کند. در این جا کنش اصلی مرد متکبر انجام می‌شود و هدف فرایند محقق می‌شود و آزمون اصلی فرایند به پایان می‌رسد. نابودی باغ حاصل فرایند کنشی صاحب دو باغ است و پایان این فرایند به آزمون ختم می‌شود. آزمونی که در جریان آن، مرد متکبر از عملکرد خود پشیمان می‌شود؛ لذا داستان نیازمند فراکنش است. در حقیقت با نوع دیگری از گفتمان به نام گفتمان رخدادی مواجه هستیم؛ زیرا براساس نظریه گرماس، شکل‌گیری معنا نتیجه جریانی نامنتظر از نوع حسی- ادراکی است که در آن کنشگرها با هم در ارتباط نیستند؛ بلکه با نوعی ابرکنش مواجه هستیم و آن مشیت الهی است. مشیت الهی در روایت نابودی باغ است. (وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (كهف: ۴۲).

کنشگر پس از این مرحله، وارد فرایند تحولی کلام یعنی آزمون سرافرازی می‌شود که در این روایت کوتاه قرآنی، آزمون سرافرازی برای کنشگر شکل می‌گیرد. در این فرایند، ارزیابی شناختی انجام می‌شود و کنشگر به عنوان عنصر مقلوب شناخته می‌شود. شواهد آیات نشان می‌دهد که در ارزیابی شناختی، خود کنشگر (مرد متکبر) در ارزیابی، از کنش خود اعلام ندامت و پشیمانی می‌کند. او با دیدن نابودی باغ خود، پی به اشتباه بودن کنش خود می‌برد و با

تولید معنا و کشف معانی پنهان داستان نمود می‌باید. در آیات داستان صاحب دو باغ، نمونه‌هایی از این تولید معنا که محصول حرکت شوشی شوشگران است را می‌توان مشاهده کرد.

(وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا) (کهف: ۳۴). گفتمان حسی - دیداری صاحب دوباغ با گفتمان حسی - کلامی وی در این آیه به شکل روشنی با هم در ارتباط هستند. مرد صاحب دو باغ به عنوان سوژه برای رسیدن به مفهوم و ابژه برتری جویی خود بر مرد مؤمن با استمرار بخشیدن به حس دیداری خود، معنا را به حس کلامی منتقل می‌کند. در کشمکش و جدال دائم بین مرد متکبر و مرد مؤمن، زبان معنایی مرد متکبر تحت تأثیر دنیای بیرون قرار می‌گیرد. به قول گریماس «تکانه معنا ساز، حاصل فرایندی است که هر چند در دنیای عینی شروع می‌شود، ولی در ادامه، به بازنمودی انتزاعی و غیر-عینی از همان دنیا تبدیل می‌شود.» (گریماس، ۱۳۸۹: ۲۷) این عقیده گریماس را در تقدیم عنصر «مال» در این آیه می‌توان مشاهده کرد. این تقدیم از عشق و دلبستگی به مال و نعمت‌های مادی از سمت مرد متکبر دلالت دارد. مقدم بودن داشتن ثروت بر داشتن فرزند، اگرچه به زعم بسیاری از محققین به اهمیت پیوند آن دو با حرف عطف (واو) است که به افاده عطف مطلق منجر می‌شود، اما این ترتیب که در آیه مشاهده می‌شود، نیازمند تحلیلی نشانه‌معناشناسی از نوع احساسی - عاطفی نیز هست. این تقدیم، نشان دهنده عقیده و درک فرد کافر بر اساس جلوه شوشی او به عنوان یک شوشگر است. در این آیه بسته به درک و ماهیت فرد کافر، معنا شکل می‌گیرد. براساس این نوع از تفکر، فردی که در حالت تکبر و در ادامه آن کفر است، در نزد وی، موازین و فطرت انسانی تغییر کرده و این تغییر به سبب تفکر خداناباوری است. از همین رو محبت و عشق به مال را بر عشق و محبت بر فرزندان مقدم داشته است. تعامل شوشگر

با مظاهر مادی، شوش درونه‌ای با محوریت ادراک روان - شناسی را رقم می‌زند و همین شوش از سمت شوشگر کنش‌زا می‌شود و او را به جدال با مرد مؤمن و برتری جویی نسبت به او وا می‌دارد. دقیقاً مصداق این نوع از برداشت معنایی را می‌توان در آیه: (الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا) (کهف: ۴۶) مشاهده کرد. اسم تفضیل جلوه‌ای دیگر از معنای احساسی - عاطفی را در مقیاس درونه‌ای و از شوش روانشناسی شوشگر برای مخاطب، بر اساس نشانه - معناشناسی آشکار می‌کند. تکرار اسم تفضیل «اکثر» و «اعز» با تنوع در تمییز «مالا» و «نفرا» نشان از یک روانی است که با لذت‌های مادی و دنیوی عجین شده است و این شوشی احساسی از سمت شوشگری است که می‌خواهد از بسیاری آنها لذت ببرد. مقابل این نوع از شوشگری، شوشی است از جانب مؤمن (إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَوْلَىٰ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا) (کهف: ۳۹) که لذت‌ها را نه با دو اسم تفضیل، بلکه با یک اسم تفضیل جمع کرده است و اسم تفضیل را تکرار نموده، زیرا او بر اساس تفکر توحیدی و برنامه کنشی پیش‌بینی شده، اعتقاد به معاد و بهرمندی از نعمت‌های بهشتی در آیه (أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا) (کهف: ۳۱)، لذت‌ها و نعمت‌های دنیوی را ملاک مقایسه نمی‌داند.

صنعت التفات را به عنوان نشانه‌معناشناسی احساسی - عاطفی در آیه مورد بحث یعنی آیه ۳۴ سوره کهف شاهد هستیم. این صنعت به معنای آچیزی است که در غیبت و حضور نشان داده می‌شود. این نشانه‌معناشناسی، معنای مورد نظر متن را به شیوه‌ای سازمان‌یافته تبیین می‌کند. بر این اساس، آیه مذکور، آنچه که مربوط به ویژگی‌های روح انسان کافر است را به‌خوبی انتقال داده؛ بدین بیان که

نوع خاصی از عملکرد روحی و روانی که محصول ادراکات درونه‌ای شوشگر (مرد مؤمن) است، در پشت این گفتمان نهفته شده و آن عبارت است از روح مؤمنی که نشانه‌های خضوع را نشان می‌دهد. در واژه (یؤتین) موقعیت مکانی و کلامی فرد مؤمن - که در برابر ذات الهی و در خواست از آن ذات مقدس قرار دارد - می‌طلبد که از روی احترام «یای متکلم» حذف گردد. اما (یا متکلم) با یاد خدا ظاهر می‌شود (فغسی ربی)؛ چراکه ذکر یا منتصب شدن به درگاه الهی است. پس مؤمن با یاد خدا و اظهار ضمیر متکلم، احساس عزت و سرافرازی در برابر شخص کافر می‌کند و در عین حال این اظهار نشان‌دهنده اظهار ارتباط با خدا است. در این آیه و در جریان گفتمان کنشی القایی و مجاب‌سازی از جانب مرد مؤمن، ریتم و آهنگی را شاهد هستیم که متناسب با موضوع گفتمان است. این مهم به شکلی است که شوشگر به هنگام احساس برای رسیدن به مقصود عاطفی خود بدان متوسل می‌شود. مجموعه صداهای صغیری (صاد، سین و زا) گفتمان القایی مرد مؤمن را از ویژگی‌های خاصی برخوردار می‌کند. این صداها باعث ایجاد قدرت در کلام می‌شوند که در آیه مورد بحث این ویژگی، در تکرار صداهای صغیری در کلمات: فغسی، ویرسل، حسابانا، السماء، فتصبح، صعیدا، زلقا، قابل رؤیت است. مرد مؤمن به خداوند قادر و توانمند، پناهنده می‌شود و کسی که به ذات الهی متوسل شود، این ارتباط را تکرار می‌کند تا هم قدرتی برای خود مهیا کند و هم موجبات ضعف طرف مقابل را فراهم آورد؛ از همین روی، اصوات صغیری هم در طلب «فغسی» و هم در نتیجه «فتصبح صعیدا زلقا» ظاهر شده - است. این مهم، بر اساس گفتمان کلامی و بر اساس احساس و ادراکات برونه‌ای مرد مؤمن شکل گرفته تا شوش امید به خدا با به کار بردن صداهای با ماهیت احساس قدرت شکل بگیرد.

(وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ

اسلوب را از غایب (فقال له صاحبه) و ضمایر متوالی غایب، به حضور (متکلم: أنا) منتقل کرده است. غروری که بر نفس کافر مسلط شده، او را بر آن داشته که با همان به خود نظاره کند و به آنچه از سعادت دنیا به او داده شده، مباحثات کند. درواقع انتقال از اندیشه پنهان به عرصه عمل و گفتار رخ داده است. (أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا) از حد خبر در اصطلاح بلاغی و از اختصار در آشکار بودن در ظاهر لفظ، بسیار فراتر می‌رود؛ زیرا مقام و موقعیتی که در آن تولید شده است، مقام استکبار و تفاخر است. شروع کلام و گفتمان با ضمیر «أنا» ترجمه‌ای آشکار از احساس تکبر و برتر بینی مرد کافر نسبت به مرد مؤمن است. هدف از متمایز شدن و توهین به دیگری محدود به زمینه فخرفروشی در دوگانه (أنا / انت) می‌شود که «انت» از طریق لفظ (منک) قابل رؤیت است. این مهم منعکس کننده حرص کافر به مبارزه در بزرگی با مرد مؤمن است و این هدف اول و آخر اوست؛ لذا لاف تفاخر و خودشیفتگی که خود شوشی است از ادراکات درونه‌ای در آن کاملاً قابل رؤیت است.

آیه مورد بحث یعنی آیه ۳۴ که به شوش‌های مرد متکبر می‌پردازد، موجب کنش از جانب مرد مؤمن می‌شود. مرد مؤمن با آیه (فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا) (کهف: ۴۰)، به مقابله با صاحب دو باغ می‌پردازد. این آیه، امید به خداوند برای مؤمن را رقم می‌زند. او که توسط صاحب دو باغ آشکارا مورد اهانت قرار گرفته است، امیدواری خود را با گفتمان کلامی «ربی» بیان می‌کند تا انعکاس‌دهنده خالص بودن توجه مؤمن به پروردگارش باشد و این خود اعلانی است به انحصار بندگی خداوند در مقابل شخص متکبر. در مقابل، ذکر ضمیر متصل «ی» در واژه قرآنی «ربی» است که شاهد حذف همین ضمیر در لفظ (یؤتین) هستیم. حذف یاء متکلم و اظهار آن نیز در ارتباط با شوشگر است. اگرچه ماهیت زبان عربی اجازه حذف ضمیر متکلم (ی) را می‌دهد، اما،

أَبْدًا) (کهف: ۳۵) (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا) (کهف: ۳۶).

در آیه بالا، فاعل به عنوان یک نشانه‌معناشناسی در جلوة عاطفی به شکل (ضمیر غائب هو) آمده است. کاربرد فاعل به شکل ضمیر غائب بر اساس چارچوب غیر زبانی و موقعیت برون زبانی در این آیه مبارکه، حکایت از بی‌ارزشی در تفکر و عمل است. لذا در آیه فوق، فاعلی به کار رفته است که فقط نگرش یک فرد گمراه را تبیین می‌کند. این لفظ در ادامه با فعلی که با استفاده از ابزار تأکید (لام و نون)، گفتار را با لحن تأکیدی رنگ آمیزی می‌کند، همراه می‌شود و در این صورت گفتار از مفهوم خبر اولیه به خبر انکاری منتقل می‌شود و خبر انکاری تنها زمانی به کار می‌رود که گوینده احساس کند از جانب مخاطبش تکذیب و انکار می‌شود. این‌گونه است که آبشخور لفظ «الظن» به واسطه بافت موقعیتی به معنای اعتقاد و یقین سوق پیدا می‌کند. حرکت مد در حرف نفی، قدرتی دارد که حتی می‌تواند بعد روانی در عبارت را به گوینده نشان دهد. نمود عینی این مسأله را که جلوه‌گاهی است از نشانه‌معناشناسی، در آیات ۳۵ و ۳۶ می‌توان مشاهده کرد: مرد منکر فضل الهی که قلب، روح و روانش در دنیا بسته شده است و قدرت حرکت به سمت قیامت را پیدا نمی‌کند، حتی یک لحظه باور نمی‌کند که ثروت و باغش از بین برود؛ پس به واسطه این انکار، حرف نفی را که با حرف مد همراه است، استفاده می‌کند (ما اظن) تا آنچه در دلش از انکار پایان ثروت خود و میزان دلبستگی او به آن، نمایان کند. دلبستگی روانی در گفتار صاحب دو باغ از طریق اسم اشاره (هذه) ظاهر می‌شود (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا) (کهف: ۳۵). (هذه) اسم اشاره برای نزدیک است و این نزدیک بودن نه تنها مجاورت مکانی، بلکه فراتر از آن را نیز برای مرد صاحب دو باغ شامل می‌شود. صاحب دو باغ به باغ‌های خود دلبستگی شدیدی داشت و به امور آن توجه

بسیاری می‌نمود؛ پس عادت متکلم است که اگر بخواهد سخنش را در مورد چیزی که دوست دارد و به آن وابسته است را طولانی کند؛ پس آن را با اسم اشاره نزدیک می‌خواند و با آن در ساختار زبانی به صورت نزدیک برخورد می‌کند. دلبستگی مرد متکبر صاحب دو باغ، ادراک درونه‌ای است که در متن روایت معنای عاطفی را با محوریت تکبر و انکار معاد رقم زده است گویا معنا بر التزام و همراهی تکبر و کفر تأکید دارد.

یکی از جلوه‌های دلالت که نقش بسزایی در جریان نشانه‌معناشناسی دارد، صحنه پردازی و حرکات اشاره‌ای توسط اعضای بدن است. شکل‌گیری عاطفه بر جسم شوشگر به گونه منحصر به فرد، عامل انتقال عاطفه محسوب می‌شود. این حرکات می‌تواند حرکات چشم و ابرو و یا حرکات دست باشد که در بردارنده معنای خاص است. نمونه این نوع از دلالت را در آیه ۴۲ سوره کهف می‌توانیم ببینیم: (وَأَحْيَيْتَ بِمَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يَقْلِبُ كَفْيَهُ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا) (کهف: ۴۲).

در آیه فوق تأثیر جسم- ادراکی عاطفه را شاهد هستیم که جانشین گفتار و بیان شده است. شوشگر (مرد متکبر) در شرایطی قرار گرفته که گفتمان ندامت در جسم و حرکت دستان او عینیت می‌یابد و با بیان جسمی (يَقْلِبُ كَفْيَهُ)، نمایه عاطفی را از خود بروز می‌دهد؛ پس نمایه عاطفی شکل گرفته در جسم مرد متکبر نوعی گفتمان است که به واسطه نشانه معناشناسی می‌توان آن را مورد ارزشیابی قرار داد. بنابراین توصیف جنبش و حرکت براساس دلالت روایت داستانی تبیین می‌شود. ساختار دلالتی زیرورو کردن دست‌ها، ندامت (الندم) را به ساختار کلی روایت تلقین می‌کند.

نتیجه‌گیری

از تحلیل و بررسی روایت صاحب دوباغ می‌توان دریافت که

نقصان تکبر و نفی معاد از سمت کنشگر به تنش با مرد مؤمن منجر می‌شود که از بطن این نقصان‌ها، نظام تنشی عاطفی در قالب نظام گفتمان عاطفی و در بستر نظام‌های شوشی‌احساسی و شوشی‌عاطفی شکل می‌گیرد. پس شوش و عوامل شوشی محصول کنشی است که تکبر و کفر، محوریت آن هستند. ادراکات برونه‌ای و درونه‌ای و همچنین ادراکات حسی - جسمانه‌ای در شوشگر که مرد صاحب دو باغ است به شکل ملموس قابل رویت است؛ با توجه به این امر و قرار گرفتن روایت کوتاه صاحب دو باغ در نظام عاطفی گفتمانی، درمی‌یابیم که معنا در این روایت جریانی است که به نوع عملکرد نظام‌های گفتمانی وابسته است و بر اساس شرایط گفتمانی خاصی شکل می‌گیرد.

منابع

- قرآن کریم.
اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۱، تهران: مرکز.
حسینی، اعظم السادات و مطیع (۱۳۹۷) تحلیل روایت شناختی داستان حضرت مریم در قرآن کریم، فصلنامه پژوهشی علوم قرآن و حدیث، دوره ۱۵، شماره ۳، صص ۳۴-۱.
داوودی مقدم، فریده (۱۳۹۳) تحلیل ادبی داستان قرآنی موسی و خضر از منظر نظام‌های گفتمانی، پژوهش‌های ادبی قرآنی، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱۸۲-۱۵۸.
دهقانی، ناهید (۱۳۹۰) بررسی تحلیل ساختار روایت در کشف المحجوب هجویری بر اساس الگوی نشانه‌شناسی روایی گریماس، متن پژوهی ادبی، شماره ۲۸، صص ۳۲-۹.
روحانی، مسعود و شوبکلانی (۱۳۹۱) تحلیل داستان شیخ صنعان منطق الطیر عطار بر اساس نظریه کنشی گریماس، پژوهش‌های ادب عرفانی، دوره ۸ شماره ۲، صص ۱۱۲-۸۹.

گفتمان این روایت قرآنی، گفتمانی پویا است و در آن عوامل کنشی و شوشی در مسیر تولید و یا رسیدن به معنا شکل یافته است. گفتمان مسلط بر داستان هوشمند است؛ چرا که تابع برنامه مدون الهی است که معاد را نقطه اصلی و برنامه معین می‌داند. عوامل کنش در روایت، زمینه‌ساز واکنش در نظام احساسی عاطفی هستند. مرد صاحب دو باغ به عنوان کنشگر با توانش و استعداد مالی که در این دنیا بدان دست یافته است، به تدوین قراردادی مبادرت می‌کند که این قرارداد، همان بهره‌مندی از نعمت‌های اخروی است؛ البته این مهم در ذهن کنشگر بر اساس گمان وجود معاد شکل می‌گیرد. توانش مادی در نزد وی، عامل اصلی کنش او محسوب می‌شود. عناصر سازنده گفتمان عاطفی در داستان صاحب دو باغ، بیان‌کننده این معنا است که تکبر بر داشته‌های مادی به مسیری منجر می‌شود که نه تنها عاطفه انسان را تغییر می‌دهد و ثروت را بر نوع دوستی و عاطفه پدری ترجیح می‌دهد، بلکه کفر و کتمان معاد را نیز سبب می‌شود. احساسات و عواطف مرد متکبر با ابزارهای کلامی وی در داستان، این حقیقت را آشکار می‌کند که آنچه را که انسان بالقوه در احساسات خویش دارد، آن را به صورت بالفعل در حرکات و کنش‌هایش مبدل می‌کند. گفتمان دیداری صاحب دو باغ هنگام نگرستن به باغ‌های پر نعمتش، سبب شکل‌گیری گفتمان داستان شده است و انواع نظام‌های گفتمانی چه کنشی و چه شوشی را به وجود آورده است. «من» خردگرای مرد مؤمن در شکل ضمیر متصل جلوه می‌کند و «من» مرد متکبر در ضمیر جدا «أنا در مقابل انت» شکل می‌گیرد که این مهم، ماهیت تضاد گفتمانی را به متن روایت تلقین می‌کند.

چارچوب روایت بر محور تضاد بین مرد مؤمن تسلیم در برابر خدا و مرد متکبر کافر، بنیان نهاده شده است. در ابتدای روایت با گفتمان کنشی تجویزی مواجه هستیم؛ چراکه مفهوم معاد و لزوم آن وجود دارد. این گفتمان با

الشروق.
گریماس، آلژیرداس، زولین (۱۳۸۹)، نقصان معنا، ترجمه و شرح حمیدرضا شعیر، تهران: علم.
نبی‌لو، علیرضا (۱۳۸۹) «روایت شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه، فصلنامه ادب پژوهی، دوره ۴ شماره ۱۴، صص ۲۸-۷.
نصیری، روح اله و همکاران (۱۳۹۹)، بازسازی معناهای عاطفی در فرایند ارزش گفتمانی داستان ابراهیم؛ با رویکرد نشانه- معناشناختی، جستارهای زبانی دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۱۱، شماره ۲، صص ۲۰۳-۱۷۷.
نورسیده، علی اکبر و حقیقی (۱۳۹۷) تحلیل نشانه- معناشناسی داستان قرآنی حضرت موسی و فرعون، فصلنامه مطالعات متون اسلامی ادبی، دوره ۳ شماره ۱۲، صص ۸۴-۶۳.

References

References

The Holy Quran

Scholes, Robert. (1383) An introduction to structuralism in literature. Translated by Farzaneh Taheri. Ch1, Tehran: Center.
Hosseini, Azam Al-Sadat and Mati (2017) Analyzing the Narrative Cognitive Narrative of the Story of Maryam in the Holy Quran. Qur'an and Hadith Research Quarterly. Volume 15, Number 3, pp. 1-34.
Davoudi Moghadam, Farideh (2013) Literary analysis of the Qur'anic story of Musa and Khizr from the point of view of discourse systems. Qur'anic Literary Researches, Volume 2, Number 3, pp. 158-182.
Dehghani, Nahid (2018) Analyzing the structure of the narrative in the Kashf Al-Mahjub Hajowiri based on Grimas' narrative semiotics model. Literary Research Text, No. 28, pp. 9-32.
Rouhani, Massoud and Shubkalani (2013) Analysis of Sheikh Sanan's story of Manteq al-Tir Attar's logic based on Grimas' theory of action. Mystical literature studies, volume 8, number 2, pp. 89-112.

سلدن، رامان و پیتر ویدوسون، (۱۳۸۴) راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، چ ۳، تهران: نو.
شعیری، حمید رضا، (۱۳۸۵) تجزیه و تحلیل نشانه- معناشناسی نوین، چ ۱. تهران: سمت.
شعیری، حمید رضا، (۱۳۸۸)، «از نشانه‌شناسی ساختارگرا تا نشانه- معناشناسی گفتمانی»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، ش ۸، سال ۲، صص: ۳۳-۵۱.
عباسی، علی و هانیه یارمن، (۱۳۹۰) «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه- معناشناختی ماهی سیاه کوچلو»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ش ۳، دوره ۲، صص ۱۴۷-۱۷۲.
العموش، خلود، (۱۳۸۸) گفتمان قرآن، ترجمه سید حسین حسینی، تهران: انتشارات سخن.

قطب، سید، (۱۹۷۶م) في ضلال القرآن، ط ۱۷ بیروت: دار Selden, Raman, and Peter Widdowson. (2004) Guide to contemporary literary theory. Translated by Abbas Mokhbar, ch. 3. Tehran: Nashrno.
Shayiri, Hamid Reza. (2006) Sign analysis - modern semantics. Ch 1. Tehran: Samt
Shayiri, Hamidreza (2008), "From structural semiotics to sign-discourse semantics.", Literary Criticism Quarterly, No. 8. Year 2, pp: 33-51.
Abbasi, Ali and Hanieh Yarman. (2012) "Transition from semantic square to tense square: investigation of the sign-semantic of little black fish." Comparative language and literature studies. Sh3. Volume 2. pp. 147-172.
Al-Amoush, Khaloud. (1388) Quran discourse, translated by Seyyed Hossein Hosseini, Tehran: Sokhn Publications.
Grimas, Algirdas, Zolin (2009), lack of meaning, translation and explanation of Hamidreza Shoir, Tehran: Alam. Qutb, Seyyed. (1976 AD) in Delal al-Qur'an. 17 Beirut: Dar al-Sharrouk.
Nabi-Lo, Alireza (1389) "Narrative study of the story of Bom and Zagh in Kilila and Demeneh. Literary Research Quarterly, Volume 4, Number 14, pp. 7-28.

Nasiri, Ruhollah et al. (2019). Reconstruction of emotional meanings in the discourse value process of Abraham's story; With a semiotic-semantic approach. Linguistic essays of Tarbiat Modares University, Volume 11, Number 2, pp. 177-203.
Nuresideh, Ali Akbar and Haghghi (2017)

Symbolic-semantic analysis of the Qur'anic story of Prophet Moses and Pharaoh. Quarterly Journal of Studies of Islamic Literary Texts. Volume 3, No. 12, pp. 63-84.

